

یا جو این هلاکی از کم و کاست
یا مبارک بملکه که یک

مقاله جنبش از جب و راست

چون غوک و برادین خاطرش بصیحت وی کشید قصه
بچه و درین لبه کوهی فالای که میبسته بکله
حقی خود را در میان آورد و از وی طلب صاحب کرد
ماهی گشت مصاحب را مناسب در بایت و مصلحت نشان
مصلحت را گناشت بر با تو چه مناسب است مر جاد در قدر در یافت
مزل برینار ساحل را دهان خاموش و تا زبان برانزوش ترا
فج لقا سیر باله هر چه نظر ترا بیند خواهد که با تو باشد و مر جاد
منظر سمراید خوف و خطر هر کجا از من بیند چشم طمع در
من دو زد مرغان آسمان در هوای منند و سخن صحرائی در صوف
من صیاد این کاه چون جام در جست و جوی من با هزار دیک
دو بجز که طرز این کلمه بنی طلب در

و کما چون شصت بار از روی من بایست خجین و این کفت
و که یا با بجز بنی لادن و کوزه از کتیر بکلر و بوی صوفی

داده در باره است و غوک را بر ساحل بنا گذاشت قطعه

دور با پول و در قریه و در بنی کله
با کتی من بن کمن بود با تو در جوی شکر
رشته پیوند صحبت آغاز کوه است

جنس را با جنس و با نا جنس اثر گراییان

این بان آب روغن و آن چو شیر و شکر
بگو تر آفتند چو نت که و بچو پیش بنا وردی و چو غنای

بیت از آن قدر نداری گفت بچو تر غذا از حوصله آمد

و پدری خورد و چو تر مرغ خاکی از هر زبله بر هر راه گذار از یک
حوصله و بچو پیش نتوان داد و از نیم زبله ز روزی هر هزار جو

توان کناد

ای هم کناد اولر

قطعه

بگو تر آفتند چو نت که و بچو پیش بنا وردی و چو غنای